

# اشباع تربیتی؛ نسل امروز و خطر دور شدن از مدرسه

## ■ نجمه شاهچراغی

مدیر دبستان دخترانه دوره اول ناحیه ۲



نجمه شاهچراغی دارای مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی و کارشناسی ارشد تکنولوژی آموزشی است. وی از سال ۱۳۹۱، کار آموزگاری را با عشق و علاقه در پایه‌های دوم و سپس چهارم شروع کرد. در طول این سال‌ها رتبه‌های برتر معلمی را در استان و جشنواره کشوری *الف تا و* همچنین مقام اول استان در طرح معلم نمونه سال ۱۴۰۴-۱۴۰۳ در کارنامه خود دارد. او از سال تحصیلی جاری ۱۴۰۴-۱۴۰۵ به عنوان مدیر دبستان دخترانه در این مجموعه مشغول خدمت است.

زمانی که فصلنامه شماره ۲۱ مدرسه ما به دستم رسید، شروع به خواندن کردم و چیزی که نظرم را جلب کرد تلقی حصار یا زندان از مدرسه بود. دلم لرزید و دوران ابتدایی خودم را با وضعیت فعلی دانش آموزان، حداقل در مدرسه‌های غیردولتی، مقایسه کردم. ما در مدرسه با قوانین سخت‌گیرانه‌ای روبه‌رو بودیم. با کوچک‌ترین اشتباه تنبیه می‌شدیم و خط‌کش ناظم بر کف دستمان خط قرمزهای مدرسه را نقاشی می‌کرد. حفظ شعرهای طولانی و مطالب درسی جبر سنگینی بود. نگاهمان به پرگار چوبی و بزرگ خانم معلم خشک می‌شد که آن را روی تخته می‌لغزاند و ما حسرت‌زده به او نگاه می‌کردیم و آرزو داشتیم حتی برای یک بار هم که شده، پرگار بزرگ آموزشی را در دستمان بگیریم و دایره‌های بزرگ بکشیم. با همه این احوال، به یاد نمی‌آورم به مادر یا پدرم گفته باشم که من نمی‌خواهم به مدرسه بروم و مدرسه و معلم را دوست ندارم؛ نظیر جملاتی که نسل محصل امروز بر زبان می‌آورد. مقایسه دو دوره در ذهنم می‌چرخید و دائم به خودم می‌گفتم: «حداقل باید گفت مدرسه امروز از حصار و زندان به کانون اصلاح و تربیت تبدیل شده است و اوضاع بهتری نسبت به گذشته دارد. با خواندن



مقاله قصه‌هایی که کلاس درس رسمی نمی‌بینند<sup>۱</sup> انگار جملات گم شده‌ام را پیدا کرده باشم. با شور و اشتیاق شروع به نوشتن مقاله پیش رو کردم. امید که گزاره نگفته و بیراهه نرفته باشم.

در سال‌های اخیر، مدرسه‌های ابتدایی، به‌ویژه مدرسه‌های غیردولتی، شاهد گسترش بی‌سابقه‌ای از برنامه‌ها، فعالیت‌ها، جشن‌ها، کلاس‌های فوق‌برنامه و طرح‌های انگیزشی بوده‌اند. آنچه در ابتدا قرار بود غنای آموزشی ایجاد کند، امروز در بسیاری از مدرسه‌ها به نقطه‌ای نزدیک می‌شود که می‌توان آن را «اشباع تربیتی» نامید؛ نقطه‌ای که کودک در برابر فعالیت‌ها، بی‌حس و بی‌انگیزه و حتی دل‌زده می‌شود. کودکی که در ظاهر مشغله‌های زیادی دارد؛ اما در باطن دلش می‌خواهد در خانه بماند؛ زیرا خانه برای او راحت‌تر، بی‌قانون‌تر و سرشار از حمایت‌های بی‌حدومرز است. این وضعیت بی‌شبهت به هشدارهای دکتر کریمی در فصلنامه شماره ۲۱ نیست؛ آنجا که می‌گوید: «در جامعه اشباع شده، ترغیب بیش از حد نتیجه عکس می‌دهد.» وقتی دانش‌آموز در خانه و مدرسه پیوسته با انواع محرک‌ها، انگیزه‌های بیرونی و سرگرمی‌های رنگارنگ روبه‌روست، ظرفیت کنجکاو طبیعی او کاهش می‌یابد. ما در ظاهر مشغول تربیت نسلی «فعال» هستیم،

کسی است

که در

عین تحقیق

ندانند که چه

می‌کند. او باید غرق

در ذات پژوهش باشد،

نه در هدف‌های بیرونی آن.»

وقتی اساس کار مدرسه و خانواده بر «نمایش» شکل بگیرد، کودک نیز یاد می‌گیرد که نتیجه مهم‌تر از تجربه است و دیده‌شدن مهم‌تر از یادگرفتن. در بخش دیگری از همان مقاله آمده است: «برای جذب افراد به موضوعی خاص، گاهی باید آن را از دست‌رسان دور نگه داشت؛» اما ما دقیقاً برعکس عمل می‌کنیم؛ با ارائه بی‌وقفه محرک‌ها، فرصت تجربه واقعی را از کودک می‌گیریم. کودک دیگر مشتاق نیست؛ زیرا نیازی به اشتیاق نمی‌بیند. از سوی دیگر، دخالتگری والدین که گاهی رنگ کمال‌گرایی و گاهی رنگ کنترل از سر ترس دارد، مسئله را پیچیده‌تر می‌کند. والدینی که حتی دوست فرزندشان را انتخاب می‌کنند، خطوط قرمز ارتباطی تعیین می‌کنند یا اجازه نمی‌دهند کودک از هدیه ساده مدرسه لذت ببرد؛ چون آن را «کم‌ارزش» می‌دانند. این رفتارها هرچند با نیت خیر انجام می‌شود، اما به تدریج قدرت تحلیل، انتخاب و استقلال شخصیتی کودک را می‌کاهد و شعله انگیزه را در او خاموش

می‌کند. این خاموشی، خاموشی روح خلاق و تاب‌آور اوست. در پایان باید پرسید: ما می‌خواهیم چه نسلی تربیت کنیم؟ نسلی همیشه راضی، همیشه سرگرم و همیشه وابسته یا نسلی توانمند، مقاوم، اهل تفکر و آماده مواجهه با واقعیت‌های زندگی؟ برای رسیدن به دومی، باید میان حمایت و کنترل، سهل‌گیری، اشباع و تربیت واقعی مرزی روشن ترسیم کنیم. بازگشت به تعادل، ساده‌سازی فعالیت‌ها و اعتماد به ظرفیت درونی کودک همان چیزی است که می‌تواند مدرسه را دوباره از مکانی «خسته‌کننده یا پرزرق‌وبرق» به مکانی «معنادار» تبدیل کند. آینده به نسلی تعلق دارد که یاد بگیرد از کمترین چیزها لذت ببرد، در برابر سختی‌ها بایستد و مسیر رشد را با اتکا به خویش‌شناسی طی کند؛ نسلی که مطابق تعبیر دکتر عبدالعظیم کریمی، «روزبه‌روز از بزرگسالان بی‌نیازتر شود، نه وابسته‌تر»<sup>۲</sup>.

۱. ناصری، محمد، «قصه‌هایی که کلاس درس رسمی نمی‌بینند؛ گفت‌وگو با عبدالعظیم کریمی»، نشریه مدرسه ما، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۴، ص ۵